

شکل کلاسیک رمان تاریخی

شرایط اجتماعی و تاریخی پیدایش رمان تاریخی

رمان تاریخی در آغاز قرن نوزدهم و حدوداً در زمان سرنگونی ناپلئون پیدایش یافت (کتاب و بوزلی اثر اسکات در سال ۱۸۱۴ منتشر شد). البته می‌توان رمان‌هایی با درونمایه تاریخی را در قرن‌های هفدهم و هجدهم نیز یافت. وحشی اگر بخواهیم می‌توانیم تحریرها و اقتباس‌هایی را که در قرون وسطی از تاریخ کلاسیک یا اسطوره‌ها انجام گرفته. «سلف» رمان تاریخی تلقی کنیم و حتی از این نیز عقبتر برویم و به چین با هند برسیم. لیکن در اینجا هیچ چیز نخواهیم یافت که پرنوئی، استین‌برندیده رمان تاریخی بینگند. رمان‌های با اصطلاح تاریخی قرن هفدهم (سکودری، کالبراند و غیره) تنها از نظر گزینش صرفاً صوری درونمایه و بهر ابعاب تاریخی هستند. نه تنها حالات روانی شخصیتها بلکه شیوه رفتار آنها نیز صرفاً مربوط به روزگار خود نویسنده است. به عنوان مثال، در معروفترین رمان تاریخی قرن ۱۸ یعنی «قصه‌ترانتوه اثر والپول» تنها غرائب و شگفتیهای محیط اهمیت دارد. نه تصویری عری و صادقانه از یک دوره

عینی تاریخی. آنچه در زمانهای باصطلاح تاریخی پیش از سروناسکات وجود ندارد. دقیقاً همین وجه تاریخی ویژه است: فردیت آدمهای زمان در ویژگی تاریخی روزگارشان ریشه ندارد. منتقد بزرگ «بولو» که زمانهای تاریخی معاصرینش را باشکاکیت فراوان نقد کرده. تنها تأکید کرده است که شخصینها از نظر اجتماعی و روانی باید واقعی باشند. و این امر ایجاب می کند که فی المثل شیوه عشق بازی یک فرمانروا با عشق بازی یک چوپان متفاوت باشد. مسأله وجود حقیقت تاریخی در بازتاب هنری واقعیت. هنوز مطرح نشده بود.

لیکن حتی در میان عظیم اجتماعی واقعگرای قرن ۱۸ که واقعیت را بشکلی انقلابی در تصاویر ادبی ای که از اخلاقیات و روانشناسی معاصر ارائه می کند، وارد می سازد، شخصیتهای خود را چنانکه متعلق به یک زمان عینی باشند، نشان نمی دهند. جهان معاصر به شیوه ای بسیار مجسم و با صداقتی غیر عادی نسبت به زندگی، تصویر می گردد. لیکن ساده دلانه به عنوان امری بدیسی پذیرفته می شود: کیفیت و زمان تحول آن هنوز برای نویسنده مسأله ای نیست. این انتزاعی بودن زمان تاریخی، بر تصویر مکان تاریخی نیز اثر می گذارد. به این ترتیب، «لوساز» می تواند تصاویر بسیار صادقانه را که از فرانسه روزگار خود دارد، به آسانی به اسپانیا منتقل کند. و به همین سان «سویفت»، «ولتر» و حتی، دیده زو، رمانهای طنز آمیز خود را «بی زمان و مکان» طرح می ریزند و با اینهمه ویژگیهای اساسی انگلستان و فرانسه معاصر خود را در آنها منعکس می کنند. بدین سان، این نویسندگان با واقعگرایی نافذ و روشنی ویژگیهای برجسته دنیای خود را درمی یابند. لیکن نمی توانند کیفیتهای ویژه عصر خود را بصورت تاریخی «مشاهده کنند».

به رغم این حقیقت که واقعگرایی ویژگیهای زمان حال را با قدرت هنری فراوانی تصویر می کند. این گرایش اساسی - عدم مشاهده تاریخی -

اصلاً تغییر نمی‌کند. مثلاً زمانبانی چون «مال فلان در روز» «سام جونز» و غیره را در نظر بگیریم. تصویر گسترده و واقع‌گرایانه‌ای که این زمانها از زمان خود ارائه می‌کنند. اینجا و آنجا. وقایع مهم تاریخ معاصر خود را برمی‌گیرد و با سرنوشت کاراکترها ارتباط می‌دهد. این ترتیب زمان و مکان عمل. بویژه در نوشته‌های «اسموت» و «فیلدینگ» نسبت به دوره پیشین رمان تاریخی با اغلب آثار ادبی فرانسه آن زمان به‌عینیت بیشتری دست می‌یابد. «فیلدینگ» در واقع نا‌حدهی از این تحول. این افزایش روزافزون عینیت رمان در جهت دریافت ویژگی تاریخی کاراکترها و رویدادها آگاه است. تعریفی که وی به‌عنوان نویسنده از خود به‌دست می‌دهد. عیناً با مشخصات یک تاریخ‌دان جامعه‌پژوه‌روایی منطبق است. بر رویهم. هنگام تجزیه و تحلیل پیش تاریخ رمان تاریخی بساید افسانه رمانتیک - ارتجاعی را که هیچ مفهوم تاریخی یاد رک تاریخ را در دوره روشنگری نمی‌بیند و ایجاد مفهوم تاریخی را به مخالفان انقلاب فرانسه مانند «برک» «دومستر» و کسان دیگر نسبت می‌دهد کنار گذاشت. تنها کافی است که درباره دستاوردهای تاریخی فوق‌العاده «منتسکیوه» «ولتر» «گیبون» (۳) و کسان دیگر پیشدیشیم تا این افسانه را در ابعاد واقعی آن ببینیم.

لیکن آنچه برای ما اهمیت دارد، مشخص کردن خصلت ویژه این مفهوم از تاریخ. چه پیش و چه پس از انقلاب فرانسه است تا بتوانیم اساس اجتماعی و ایدئولوژیکی که پیدایش زمان تاریخی را ممکن ساخت. به روشنی مشاهده کنیم. در اینجا باید تا بگردیم که روند عمده تاریخ‌نویسی عصر روشنگری. خود یک مقدمه چینی ایدئولوژیک برای انقلاب فرانسه بود. این سازندگی تاریخی غالباً عالی. با کشف حقایق و روابط جدید و متعدد در خدمت نشان دادن ضرورت دگرگونی جامعه. غیر عقلانی. خود کامگی فنودالی قرار می‌گیرد و در سبای تاریخ. اصولی را فراهم

می آورد که به بازی آن می توان جامعه و دولتی «عقلانی» ایجاد کرد.
 بدین سبب دنیای کلاسیک در مرکز تئوری و عمل تاریخی روشنگری قرار
 می گیرد. روشن ساختن دلایل عظمت و انحطاط دولتهای کلاسیک یکی از
 مهمترین مقدمات نشوریک دگرگونی آتی جامعه به شمار می رفت.
 این امر پیش از همه در مورد فرانسه معدای دارد که به برهه معنوی
 دوره روشنگری مبارزه خوب بود. در انگلستان وضع نا اندازه های متفاوت
 است. انگلستان قرن هجدهم از نظر اقتصادی در واقع خود را در میان
 بزرگترین دگرگونیها، یعنی بروز مقدمات موجب اجتماعی و اقتصادی
 انقلاب صنعتی می یابد. اما از نظر سیاسی کشوری است که انقلاب راپت
 سر گذارده است. بنا بر این هر گاه که مسأله درک نشوریک جامعه بورژوازی
 و انتقاد از آن. و مسأله بکارگرفتن اصول اقتصاد سیاسی مطرح است. در
 اینجا تاریخ به صورت عینی تری از فرانسه درک می شود. لیکن هر جا
 مسأله بهره گیری آگاهانه و مداوم از این نقطه نظرهای تاریخی و بزرگ مطرح
 بوده است. این نقطه نظرها. در توسعه به منابۀ یک کل موقعیتی فرعی کسب
 می کنند. چنین است که نظرات «آدام اسمیت» به عنوان نظریه پرداز اقتصادی
 بر فضای قرن هجدهم مسلط بود و «جیمز استوارت» (۵) که مسأله اقتصاد
 سرمایه داری را از نظر تاریخی توسعه بیشتری داد. و درباره فرایند ظهور
 سرمایه به تحقیق پرداخت. بزودی فراموش شد. «مارکس» تفاوت میان
 این دو اقتصاددان مهم را چنین مشخص می کند:

کوشش [استوارت] در ایجاد مفهوم سرمایه در پی
 آن است که نشان دهد فرایند جدائی میان شرایط تولید،
 به مشابه مسایلك طبقات معین، و نیروی کار.
 چگونه رخ می دهد. وی به فرایند پیدایش سرمایه توجه
 زیادی می کند. بی آنکه مستقیماً آنرا بدینسان درک کرده
 باشد (نأکید از من است) لو کاج [گرچه این فرایند را شرط

پیدایش صنعت بزرگ می‌داند. استیوارت این فرایند را به‌ویژه در کشاورزی بررسی می‌کند و به درستی مانوفاکتور را بصورتی وابسته به این فرایند مقدماتی جدائی در کشاورزی، ارائه می‌کند. در آثار آدام اسمیت، فرایند این جدائی تکمیل شده تلفی شده است.

این عدم آگاهی از اعمیت درک تاریخی که قبلاً عملاً وجود داشت. و نیز ناآگاهی از امکان تعیین و بزرگی تاریخی لحظه حال که غربز نابد رستی مشاهده شده بود. مشخص کننده موقعیت زمان عظیم اجتماعی انگلستان در فرایند تحول مشکل مورد نظر ماست. این موقعیت توجه نویسندگان را به اعمیت عینی (یعنی تاریخی) زمان و مکان و شرایط اجتماعی و غیره جلب کرد و بازار ادبی و اقمگرای بیانی را برای تصویر کردن این خصلت زمانی - مکانی (یعنی تاریخی) مردم و موقعیتها آفرید. اما این نیز مانند آنچه در نظرات اقتصادی، جیمز استیوارت، (۶) دیدیم، محصول غریزه و اقمگرا بود و از تاریخ به عنوان یک فرایند، و نیز به مشابه مفدمات، موجب عینی زمان حال، درک روشنی نداشت.

تنها در آخرین مرحله روشنگری است که انعکاس غری اعصار گذشته بصورت مسأله اصلی ادبیات در می‌آید. این امر در آلمان چهره می‌نماید. اینکه ایدئولوژی روشنگری آلمان اساساً به پیروی از روشنگری فرانسه و انگلستان ریشه گرفت. و طلب درستی است؛ دستاوردهای عظیم و بینکل سان، و هلسینگ، در اینجا نیز در واقع عمومی روشنگری فاصله نمی‌گیرند. هلسینگ، که در روش ساختن مسأله درام تاریخی نقش مهمی دارد - بعداً این نکته را به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد - هنوز رابطه نویسنده را با تاریخ کاملاً بر اساس روح فلسفه روشنگری تعریف می‌کند. او می‌گوید تاریخ برای درام نویسان بزرگ چیزی جز سباحت،

لیکن چیزی نمی گذرد که پس از «سینگ» مسالده تسلط هنری بر تاریخ در کتاب *Sturm und Drang* بصورت امری آگاهانه پدیدار می گردد. کتاب گونه بنام *Gotz von Berlichingen* نه تنها از انضامی شکوفایی جدید در ام تاریخ است بلکه تأثیر بلاواسطه و نیرومندی بر پدیدار رمان تاریخی در آثار «سروالتراسکات» دارد. این رشد آگاهانه تاریخگرایی که نخستین بیان نشوونگه آن در آثار «هردر» به چشم می خورد، در موقعیت ویژه آلمان، در ناسازگاری عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی آلمان با ایدئولوژی روشنگران آلمانی که با ایستادن بر شانه های اسلاف انگلیسی و فرانسوی خود پندارهای روشنگری را به سطح بالاتری ارتقا داده بودند، ریشه دارد. در نتیجه، نه تنها تضادهای عمومی زبربنای کلی ایدئولوژی روشنگری، در آلمان با شدت بیشتری از فرانسه پدید می آمد، بلکه مخالف و بزه های که میان این پندارها و واقعیت آلمان وجود داشت، سی بیشتر جلوه می کند.

در انگلستان و فرانسه مقدمات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک و تکمیل انقلاب بورژوازی و برپائی پیک دولت ملی، فرایند واحدی است. تا بر این، در نگرش به گذشته، هر چند همین پرستی بورژوا - انقلابی شدید است و آثاری که می آفریند اهمیت دارد (مانند کتاب *Henriad* اثر ولتر) اما بناچار نگرانی اصلی انتقادی است که روشنگری از غیر عقلانی - به عمل می آورد. در آلمان چنین نیست. در اینجا همین پرستی انقلابی بر علیه تجزیه کشور، بر علیه تجزیه اقتصادی و سیاسی کشوری بها می بخیزد که ابزار فرهنگ و ایدئولوژیک بیان خود را از فرانسه وارد می کند. بر این اساس در دربارهای کوچک آلمان عرق دامی در راه فرهنگ و بویژه شبه فرهنگ انجام می گرفت. چیزی جز تقلید برده وار از دربار فرانسه نبود. بدین سان، این دربارهای کوچک نه تنها مانعی سیاسی برای وحدت آلمان

بودند. بلکه در برابر تحول فرهنگ که از نیازهای طبقه متوسط آلمان
ریشه می گرفت. سدی به شمار می رفتند. شکل آلمانی روشنگری. ناگزیر
درگیر بر خوردهای شدیدی با این فرهنگ فراسوی می نمود و این نشان
مبین پرستی انقلابی را حتی حائمی که محتوای واقعی مبارزه ایدئولوژیک.
شکل ساده بر خورد میان مراحل گوناگون توسعه روشنگری را دارد. حفظ
می کند (جدال لیبنگ با واتر).

نتیجه ناگزیر این موقعیت این است که آلمانیها به تاریخ کشورشان
روی می آورند. زیرا احیای عظمت ملی گذشته، نا حدودی به امیدهای
تولد مجدد ملی قدرت می بخشد. یکی از وسایل مبارزه برای تحصیل این
عظمت ملی. آن است که به دلایل تاریخی انحطاط و تجزیه آلمان توجه
شود. و این دلایل به شکلی عنری به تصویر در آیند. در نتیجه. در آلمان
که در سده های گذشته جز عرصه دگرگونیهای تاریخی نبود؛ هنر و دتر و
به شکلی افراطی نراز آن کشورهای غربی که از نظر اقتصادی و سیاسی
پیشرفته تر بودند. قهپور کرد.

انقلاب فرانسه. نبردهای انقلابی و ظهور و سقوط ناپلئون بود که
برای نخستین بار تاریخ را در مقیاس اروپا بصورت تجربه ای قوده ای
در آورد. طی سالیهای بین ۱۷۸۹-۱۸۱۴ تعداد چتت های مریک از ملل اروپا
بیشتر از آن بود که پیش از آن در طول قرنهای نهمیه کرده بودند. بیایی
بودن سریع این قبا صبا. ویژگی کینیتاً متنازی به آنها می بخشد و خلعت
تاریخی آنها را نسبت به زمانی که اجدا و منفرد صورت می گرفتند بسیار
آشکارتر می کند: نودها دیگر اعتقادی به «وقوع طبیعی» رو بداد صا
نداشتند. تنها کافی است که خاطرات جوانسی «عاینه» را در کتاب
Buch le Grand بخوانیم تا در این مورد بانمونه ای آشنا شویم. او در
این کتاب به روشنی نشان می دهد که دگرگونی سریع حکومتها چگونه بر
«عاینه» جوان تأثیر می گذارد. اکنون اگر چنین تجربه هائی با آگاهی از

قیامتهای مشابهی که در سراسر جهان روی می دادند ارتباط باید؛ باید این احساس را تیر و بخشد که اولاً چیزی بنام تاریخ وجود دارد و ثانیاً تاریخ فرابندی پیوسته از تغییرات است و سرانجام بر زندگی هر فرد تأثیر بلا واسطه ای اعمال می کند.

این تغییر از کمیت به کیفیت، در تفاوت میان این جنگها با تمام جنگهای پیشین نیز به چشم می خورد. جنگهای حکومتهای خودکامه دوره پیش از انقلاب، توسط ارتشهای حرفه ای کوچکی انجام می شد. کوشش حکومتها این بود که ارتش را متحد امکان از غیر نظامیان جدا کنند و نگذارند عموماً به زاردخانه دسترسی داشته باشد و ترس از ترک خدمت ایجاد کنند. و فردريك دوم پادشاه پروس بیهوده اعلام نکرد که جنگ باید چنان انجام شود که غیر نظامیان از آن آگاه نشوند. جمله حفظ صلح اولین وظیفه شهروند است. شعار جنگهای حکومتهای خودکامه بود.

انقلاب فرانسه بایک ضریب این وضع را بهم می زد. جمهوری فرانسه در مبارزه تدافعی خود بر علیه اتحاد پادشاهان مستبد، ناگزیر به ایجاد ارتشهای نوده ای شد. تفاوت کبفی میان ارتشهای نوده ای و مزدور دقیقاً در مسأله روابط آنها با توده مردم است. اگر به جای سر باز گیری یا اتکا به خدمات حرفه ای گروه کوچکی از افراد بی طبقه شده، ارتشی نوده ای به وجود آید. آنگاه باید محتوا و هدف جنگ از طریق تبلیغات برای توده ها روشن گردد. این امر تنها در خود فرانسه و در دوران دفاع از انقلاب و جنگهای تدافعی بعدی رخ نمی دهد. دولتهای دیگر نیز اگر به ارتشهای نوده ای روی می آوردند ناگزیر به بهره گیری از همین ابزارها بودند (مثلاً نقشی که ادبیات و فلسفه آلمان در این تبلیغات پس از جنگ بینا ایفا کرد). لیکن این تبلیغات می تواند به جنگهای منفرد و جدا محدود شود. باید محتوای اجتماعی مندمات موجبه تاریخی و وضع جنگ را افشا کند. تا جنگ را با تمامی زندگی و امکانات پیشرفت ملت مربوط

سازد. کافی است به اهمیت دستاوردهای دفاع از انقلاب در فرانسه، و رابطه میان ایجاد ارتش توده‌ای و اصلاحات اجتماعی و سیاسی در آلمان و کشورهای دیگر اشاره کنیم.

زندگی معنوی ملت‌ها آنچنان با ارتش‌های توده‌ای نوین وابستگی داشت که نمی‌توانستند ارتباط خود را با ارتش‌های مستبدین دوره‌های پیشین حفظ کنند. در فرانسه، مانع موقعت اجتماعی میان اشراف، افسران و سربازان عادی از بین می‌رود: همه می‌توانند به بالاترین مقامهای نظامی دست یابند و به خوبی در یافته‌اند که از میان رفتن این مانع نتیجه، مستقیم انقلاب است. حتی در کشورهای که علیه انقلاب می‌جنگیدند نیز این مانع اجتماعی ناگزیر تا حدودی از میان رفت. کافی است نوشته‌های «نیزنوه» را بخوانیم تا دریابیم که این اصلاحات چگونه به روشنی با شرایط تاریخی نوینی که انقلاب فرانسه به وجود آورد، ارتباط داشتند. از این گذشته، جنگ به ناگزیر جدایی پیشین میان ارتش و مردم را از میان برد. نگهداری ارتش‌های توده‌ای در قرارگاههای جدا از مردم، غیرممکن است. زیرا شرط نگهداری این ارتش‌ها آن است که در کشوری که جنگ در آن انجام می‌شود، این ارتش‌ها با مردم تماس مستقیم و دائمی داشته باشند. البته این تماس، اغلب چیزی جز دزدی و غارت نیست. اما همیشه چنین نیست و نباید فراموش کرد که جنگهای انقلاب و نااندازه‌های جنگهای ناپلئونی، به صورت جنگهای آگاهانه تبلیغاتی صورت می‌گرفتند.

سرانجام، گمترش کمی غول‌آسای جنگها، نقش کیفیتاً تازه‌ای ایفا می‌کند و ابعاد گسترده‌ای به خود می‌گیرد. جنگهایی که توسط ارتشهای مزدور خودکامگان صورت می‌گرفت، اغلب مانورهای کوچک پیرامون دژهای نظامی بود. اما اکنون تمامی اروپا به صورت صحنه نبرد در می‌آید. دهقانان فرانسه، نخت در مصر، سپس در ایتالیا و آنگاه در روسیه جنگیدند. نیروهای کمکی آلمانی و ایتالیایی نیز در نبرد روسیه شرکت

جستند. نیروهای آلمانی و روسی پس از شکست ناپلئون پاریس را اشغال کردند و پس علیهم‌الآیة آنچه پیش از این تنها توسط افراد تک افتاده و اغلب ماجراجو تجربه می‌شد آشنایی با اروپا، یادست که بعضی‌ها بی‌آن در این دوره به صورت تجربه عمومی حدها، هزارها و میلیونها در می‌آید. بنابراین برای اسامیها امکان‌تعمیمی این امر فراهم می‌آمد تا وجود خود را همچون چیزی از نظر تاریخ مشروطه درک کنند. و در واقع چیزی مشاهده کنند که عمیقاً بر زندگی روزانه‌شان تأثیر می‌گذارد و بسا آنان از تسلط بلا واسطه‌ای دارد. در اینجا، پرداختن به دیگر گویها و تحولات اجتماعی خود فرانسه حاصلی نخواهد داشت. کاملاً روشن است که زندگی اقتصادی و فرهنگی تمامی ملت بر اثر تغییرات عظیم و سریع و بیایی این دوران تاچه اندازه از هم گسیخته است. اما باید گفت که ارزش‌های انقلابی و آنگاه ارزش‌های ناپلئون نیز، بازمانده‌های فتودالیه را در بسیاری از مناطقی که فتح کردند - مثلاً این‌لند در شمال ایتالیا - که پیش تصفیه کردند. مخالف اجتماعی و فرهنگی میان این‌لند و سرزمینهای دیگر آلمان که تا زمان انقلابهای سال ۱۸۴۸ هنوز آشکارا بچشم می‌خورد. میراثی بود که از دوره ناپلئون بهجا مانده بود و اکثریت توده مردم از رابطه این دیگر گویی اجتماعی با انقلاب فرانسه آگاه بودند. بار دیگر به بعضی انعکاسهای ادبی اوضاع این دوران اشاره کنیم: گذشته از خاطرات جوانی، عاینده خواندن فصلیهای نخستین «صومعه پاره» اثر استاندال، برای مشاهده اینکه حکومت فرانسه تأثیر پایداری بر شمال ایتالیا داشت. بسیار سودمند تواند بود.

این سرشت انقلابیهای بورژوازی است که اگر حداً به حد فهای خود نائل شوند، به اکثریت توده حق داشتن احساس ملیت خواهند داد. در فرانسه، تنها در نتیجه انقلاب و حکومت ناپلئون بود که دهقانان قشر بائین خرده بورژوازی و قشرهای دیگر، از تجربه احساس ملیت برخوردار شدند.

برای نخستین بار آلمان فرانسه را سرزمین خود و میهنی که خود ساخته بودند، حس کردند.

لیکن ظهور آگاهی ملی و همراه با آن احساس و درک تاریخ ملی تنها در فرانسه رخ نمی دهد. جنگها و فتوحات ناپلئون، همه جا موجی از احساسات و مقاومت ملی در برابر خود آفرید و باعث برانگیختن آرزوی استقلال ملی شد. برتر دید این جنبشها همانگونه که مارکس می گوید، چنانکه در اسپانیا، آلمان و کشورهای دیگر رخ داد، اغلب ترکیبی از نوجوانی و ارنجاع بودند. از سوی دیگر، مبارزه برای آزادی و شکوفائی احساسات ملی در لهستان اساساً کیفیتی پیشرو دارد. اما میزان نوجوانی و ارنجاع در جنبشهای ملی مفرد، هر چه باشد، آشکار است که این جنبشها جنبشهای توده ای واقعی - ناگزیر آگاهی و تجربه تاریخ را به میان توده های وسیع می برند. جذب شدن به استقلال ملی و شخصیت ملی، ضرورتاً با احیای تاریخ ملی، خاطرات پیشین، عظمت گذشته و نحضات سرشکستگی ملی همراه است. خواه این جریان به يك ایدئولوژی پیشرو و خواه به يك ایدئولوژی ارتجاعی منجر شود.

بدین سان، در این تجربه توده ای از تاریخ، عنصر ملی از يك سو با مسائل دیگر گونیهای اجتماعی در ارتباط است و از سوی دیگر تعداد بیش و بیشتری از مردم رابطه میان تاریخ ملی و تاریخ جهان را درمی یابند. این آگاهی فزاینده از خصایص تاریخی پیشرفت، بر قضاوت در مورد شرایط اقتصادی و مبارزه طبقاتی اثر می گذارد. در قرن ۱۸ تنها منتقد عجیب، زیرک و تنافس جوی سرمایه داری نوظهور، لنینگه بود. او استثمار کارگران توسط سرمایه را با اشکال استثمار در دوره های پیشین مقایسه می کرد تا نشان دهد که سرمایه داری غیر انسانی تر است. مبارزه ایدئولوژیک علیه انقلاب فرانسه، يك مقایسه مشابه میان جامعه پیش و پس از انقلاب، یا در مقیاسی وسیعتر میان فئودالیسم و سرمایه داری، صورت می گیرد که از

نظر اقتصادی سطحی و از لحاظ گرایش از تجامی است و شکل رجزخوانی
 رمانتیکسم مشروطیت طلب را بخود می‌گیرد. غیر انسانی بودن سرمایه‌داری،
 اغتشاش ناشی از رقابت، نابودی کوچک‌بدست بزرگ، بی‌پایه شدن فرهنگ
 به سبب تبدیل همه چیز به کالا - تمامی اینها به شیوه‌ای که گرایش کلی
 از نجاعی دارد، با زمینه اجتماعی قرون وسطی در تضاد است. دوره‌ای
 که به عنوان عصر همکاری مسالمت آمیز میان همه طبقات و عصر رشادگانیک
 فرهنگ، تلقی می‌شود. لیکن گرچه اغلب گرایش از تجامی بر این نوشته‌های
 جدلی حاکم است. نباید فراموش کرد در همین دوره بود که برای نخستین بار
 تصویر ذهنی از سرمایه‌داری بعنوان یک دوره معین تاریخی پیشرفت انسان
 پدیدار شد، و این امر نه در نوشته‌های نظریه پردازان بزرگ سرمایه‌داری،
 بلکه در آثار دشمنانشان بروز کرد. در اینجا کافی است به سیسموندی،
 اشاره کنیم که علیرغم سردرگمی نوریکش در زمینه مسائل اساسی، با
 روشنی فراوان پاره‌ای مسائل تاریخی منفرد توسعه اقتصادی را مطرح
 کرده است. تنها کافی است در مورد اظهار نظر او بیندیشیم که می‌گوید:
 در حالیکه در عهد عشق پرولتاریا از قبل جامعه می‌زیست. اکنون جامعه
 از قبل پرولتاریا زندگی می‌کند.

از آنچه گفتیم روشن می‌گردد که پس از سقوط ناپلئون در دوره
 بازگشت و در زمان اتحاد مقدس، اگر ایش بسوی یک تاریخگرانی آگاهانه
 به اوج خود رسید. روح تاریخگرانی که ابتدا شیوخ مسی‌بابد و مرقه‌پیش
 رسمی بدست می‌آورد. از تجامی و بنابه مابینش، شبه تاریخی است.
 تعبیر تاریخی نوشته‌های سیاسی روزنامه‌ها و آثار مشروعیت طلبان. روح
 تاریخی را در جهت فدیت شدید با روشنگری و ایده‌های انقلاب فرانسه
 پیش برد. ایده آل مشروعیت طلبان بازگشت به شرایط قبل از انقلاب است.
 یعنی محو عظیمترین وقایع تاریخی این عصر از تاریخ.

طبق این تعبیر، تاریخ عبارتست از رشدی آرام، نامحسوس، طبیعی

و «ارگانیک». یعنی نوعی تکامل جامعه که اساساً ایستا است و هیچ چیز را در نهادهای مشروع و ریشه دار جامعه تعبیر نمی دهد و بالاتر از همه، هیچ چیز را آنگاه که دگرگون نمی سازد فعالیت انسان در تاریخ بکلی کنار نگذاشته می شود. مکتب تاریخی قانون آلمانی. حتی حق ملتها را در زمینه وضع قوانین جدید برای خود نفی می کند و ترجیح می دهد که قوانین کهنه و ناممخوان رسوم فتووالی را به رشد ارگانیکشان واگذارد.

به این ترتیب، زیر لوای تاریخگرانی و مبارزه با روح موجود و غیرتاریخی، روشنگری، یک شبه تاریخگرانی، یک ایدئولوژی عدم حرکت و بازگشت به قرون وسطی ظهور می کند. نگاه تاریخی، بیرحمانه به سود این هدفهای سیاسی ارتجاعی مسخ می شود. نادرستی موعوی این ایدئولوژی ارتجاعی، با این حقیقت که دوره بازگشت در فرانسه به دلایل اقتصادی ناگیر می شود با سرمایه داری که در همین احوال رشد یافته است، سازش کند. و در واقع حتی در جستجوی حمایت جزئی سیاسی و اقتصادی از جانب آن باشد، تشدید می گردد. (موقعیت حکومتهای ارتجاعی در پروس اثریش و غیره مشابه است). پس اینها بنیادهائی هستند که باید تاریخ بر اساس آنها بازنویسی شود. «شانوبریان» به سختی تلاش می کنند تاریخ کلاسیک را مورد تجدید نظر قرار دهد تا ایدئولوژی انقلابی و ژاکوبین «ها» و دوره ناپاشونی را از نظر تاریخی تحقیر کنند. او و دیگر شبه مورخان ارتجاع یک تصویر شرگونه روایتی کاذب از جامعه هماهنگ و هنوز پابرجای قرون وسطی ارائه می کنند. این تعبیر تاریخی از قرون وسطی، در زمان رمانیک دوره بازگشت، تعیین کننده تصویری است که از زمانهای فتووالی ارائه می گردد.

شبه تاریخگرانی مشروعیت طلب، علیرغم این بسی چیرگی ایدئولوژیک، تأثیر نیرومند و فوق العاده ای دارد. گرچه مسخ شده و دروغین است. اما بیان لازم تاریخی دوران عظیم دگرگونیها را است که

با انقلاب فرانسه پامی گیرد. و در حله جدید توسعه که دقیقاً با دوره بازگشت آغاز می شود. مدافعین پیشرفت انسانی را وامی دارد تا سلاح ایدئولوژیک جدیدی برای خویش بسازند. می دانیم که روشنگری چه بی باک و نیرومند با شروعیت طلبی تاریخی و بقایای فئودالیسم به جنگ برخاست. و نیز چگونه مشروعیت طلسمی پس از انقلاب. پاسداری از آنها را دقیقاً مضمون تاریخ تلفنی می کرد. پس از انقلاب فرانسه. مدافعین پیشرفت. ناساگریر می بایست به مفهوم دست یابند که ضرورت تاریخی انقلاب فرانسه را اثبات کند و در این زمینه شواهدی فراهم آورد مبنی بر این که این انقلاب نقطه اوج يك تكامل تاریخی ندرجعی و درازمدت است. نه محصول خلق الساعة شعور انسان. این انقلاب در تاریخ زندگی انسان يك «جهش طبیعی» از آنگونه که «کوریه» به آن اعتقاد دارد نیست. بلکه تنها راه تحول آتی نوع بشر به شمار می رفته است.

اما این امر در مقایسه با روشنگری دیگر گونی وسیعی در نحوه نگرش به پیشرفت انسان به شمار می رود. پیشرفت. دیگر به عنوان مبارزه ای اساساً غیر تاریخی بیان خرد انسانگرا و ناخر دمطلق گرا - فئودالی تلفنی نمی شود. بنا بر این تعبیر جدید. عقلانیت پیشرفت انسانی به نحوی روز افزون از برخورد های درونی نیرو های اجتماعی در خود تاریخ فرا می رود. و تاریخ خود حاصل و تحقق بخشنده پیشرفت انسان است. در اینجا مهم ترین نکته، آگاهی تاریخی فزاینده نسبت به نقش قطعی ای است که نبرد طبقات در تاریخ. در پیشرفت انسان ایفا کرده است. این روح تازه نوشته های تاریخی که بیش از همه در آثار تاریخدانان برجسته فرانسوی دوره بازگشت دیده می شود. دقیقاً به این امر توجه دارد: نشان دادن اینکه جامعه بورژوازی نوین از نظر تاریخی چگونه از مملکت نبردهای طبقاتی میان اشرافیت و بورژوازی. نبردهای صفاتی ای که سراسر دوره. فزون و سفای رویائی. درگیر آن بود. و انقلاب کبیر فرانسه آخرین مرحله قطعی آن به شمار می رفت. سر بیرون

آورد. این ابدها نخستین کوشش برای دوره‌بندی عقلانی تاریخ به‌شمار می‌رود. کوشش برای درک ماهیت تاریخ و شناخت ریشه‌های زمان حال به‌شکلی عقلانی و علمی. نخستین کوشش پرداخته برای این دوره بندی. در نیمه‌های انقلاب فرانسه توسط کندرسه، در اثر اصلی تاریخی - فلسفی صورت گرفته بود. این ابدها بعداً در دوره بازگشت. توسعه بیشتری پیدا کرد و به‌شکلی علمی گسترش یافت. در واقع در آثار ایدئالیستهای بزرگ. دوره‌بندی تاریخ تا افق جامعه بورژوازی پیش می‌رود و اگرچه این انتقال، یعنی این مرحله فراتر از سرمایه‌داری، زامی تخیلی رادنیان می‌کند. اساس انتقادی - تاریخی آن. بخصوص در مورد. قوریه. با انتقادی ویران‌کننده از تضادهای جامعه بورژوازی ارتباط دارد. در آثار «قوریه» علیرغم ماهیت تخیلی ابدهائی که در مورد سوسیالیزم پراهمای وصول به آن دارد. تضادهای نظام سرمایه‌داری چنان آشکار نشان داده شده که ابدها ماهیت انتقالی این جامعه، به نحوی محسوس و مجسم به چشم می‌آید.

این مرحله جدید. دفاع ایدئولوژیک از پیشرفت انسان، بیان فلسفی خود را در آثار هگل می‌یابد. چنان که دیده‌ایم. مسأله تاریخی اصلی. نشان دادن ضرورت انقلاب فرانسه و بیان این نکته بود که انقلاب توسعه تاریخی به‌عنوان آنچه پژوهشگران مشروطیت طلبی فتودانی ادعای کردند، بابکدیگر در تقابل نیستند. فلسفه هگل. اساس فلسفی این مفهوم از تاریخ زامی ریزی می‌کند. کتب قوانین عمومی می‌تواند کمیت به کیفیت توسط هگل. از نظر تاریخی یک روش‌شناسی فلسفی برای این ابدها تلقی می‌شود که انقلاب به‌عنوان ضروری و از گامیک تکامل مستقیم بود. این، تکرار گامهای سیر تاریخی، تکامل راستین در واقعیت امکان ندارد و از نظر فلسفی قابل تصور نیست.

براین اساس. مفهوم که روشنگری از انسان دارد، از نظر فلسفی

لغو می شود. حفظ می گردد و بدستخ بالانری ارتقاء می یابد.

بزرگترین مانع بر سر راه درك تاریخ، در مقبولی نهفته است که روشنگری از ماهیت غیر قابل تغییر انسان دارد. بدینسان در مواردی که هرگونه تغییر در جریان تاریخ صرفاً به معنای تغییر مادات و به طور کلی به معنای فراز و فرودهای اخلاقی يك انسان است. فلسفه هگلی. از این تاریخگرانی بیشتر و جدید استنتاج می کند. فلسفه هگلی انسان را آفریده خود او و فعالیتش در تاریخ می داند. و گرچه به نظر می رسد این فرایند تاریخی به شکلی ابدآیستی و ازگون است. گرچه حامل این فرایند به صورتی عرفانی به روح جهانی تبدیل شده است. معیناً انگل این روح جهانی را به مثابه تجسد دبالکتیک توسعه تاریخی می نگرند.

بدینسان روح با خود به مقابله برمی خیزد [یعنی در تاریخ: لوکاج] و ناگزیر است که بر خود به عنوان دشمن و اقمی هدف خود چیره شود: تکامل... در روح... مبارزه ای دشوار و بلاانقطاع علیه خود است. روح در پی تحقق ایده خویش برمی آید. معیناً این ایده را از خود پنهان می دارد و از بیگانه شدن با خویش احساس شرو می کند و لذت می برد... در مورد شکل روح مساله متفاوت است [یا آنچه در طبیعت وجود دارد: لوکاج]. در اینجا دیگر گونی نه تنها در سطح بلکه در ایده نیز به وقوع می پیوندد. این خود ایده است که تصحیح می شود.

انگل در اینجا در مورد دیگر گونی ایدئولوژیک که در عصر او رخ داده است. توضیحی مناسب. البته به شکلی مجرد و ایدآیستی. ارائه می کند. اندیشه دوره پیش ایدئولوژی متناقض میان يك مفهوم تقدیرگرایانده سازگار با قانون، در مورد تمام وقایع اجتماعی و پریها دادن به امکان دخالت آگاهانه در تکامل اجتماعی نوسان دارد. لیکن در هر دو سوی این تناقض اصول به صورت «فوق تاریخی» تلقی می شد که از ماهیت، جاودانی، «خرد» برمی خاستند. اما انگل در تاریخ فرایندی می بیند، فرایندی که از يك

سو توسط نیروهای محرکه درونی تاریخ به پیش رانده می شود؛ و از سوی دیگر نشود خود را بر تمام پدیده های زندگی انسان، منجمله اندیشه، می گستراند. او کل زندگی بشریت را همچون يك فرایند تاریخی عظیم می نگرد.

بدینسان، يك بشردوستی جدید و يك مفهوم تازه از پیشرفت، هم به شکل تاریخی عینی و هم به صورت فلسفی، ظهور کرد. بشردوستی ای که می خواست دستاوردهای انقلاب فرانسه را همچون اساس نابود نشدنی پیشرفت آتی انسان پاس دارد و به انقلاب فرانسه (و همه انقلابهای تاریخ) به صورت اجزای ناگزیر پیشرفت انسان می نگریست. البته این بشردوستی تاریخی جدید، خودزاده عصر خویش بود و نمی توانست مرزهای آن عصر را تعالی بخشد. مگر به شکلی تخیلی، همانگونه که ابدالیستهای بزرگ کردند. بشر دوستان بزرگ بورژوازی این عصر، خود را در موقعیتی متناقض می یابند: در عین حال که ضرورت انقلابهای گذشته را درمی یابند و در آنها بنیاد هر آنچه را که در روزگارشان عقلانی و شایان توجه است می بینند. پیشرفت آتی را به صورت تکاملی صلح آمیز که بر اساس این دستاوردها صورت می گیرد، تعبیر کنند. همانگونه که م. لیفشیس به درستی تمام در مقاله خود راجع به زیبایی شناسی مگل توضیح می دهد. این بشر دوستان در نظام جهانی جدید که توسط انقلاب فرانسه خلق شده بود، در جستجوی امور مثبت بودند و هیچ انقلاب تازه ای را برای تحقق غائی این امور لازم نمی دانستند. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

این مفهوم آخرین دوره بزرگ فکری و هنری بشردوستی بورژوائی به هیچ وجه بانوجیه بی ثمر و کوتاه بینانه سرمایه داری که بعداً (و تا اندازه ای همزمان) شکل می گیرد، ارتباطی ندارد. این مفهوم بر اساس پژوهشی کاملاً راستین در مورد پیشرفت و نیز افشای تمامی تضادهای آن قرار دارد. این مفهوم به هیچ وجه از انتقاد از حال چشم نمی پوشد. و گرچه

نمی‌تواند افق روحی زمان خود را آگاهانه وسعت بخشد، معیناً حالت
 همواره ستمگرانه نضادها از موقعیت تاریخی خود آن. سایه‌ای تاریک بر
 کل مفهوم تاریخی می‌افکند. این احساس که برخلاف شناخت تاریخی
 و فلسفی آگاهانه‌ای که ادعای پیشرفت صلح‌آمیز و بلاقطع دارد - در
 تحلیل نهائی اولین قدم فکری غیر نابل بازگشت بشر تجربه می‌شود؛
 خود را در بزرگترین نماینده‌گان این دوره. بطرق بسیار مختلف همگام^۰
 باخصنت ناآگاه این احساس متجلی می‌سازد. معیناً به همین دلیل، لحن
 عاطفی این احساس نیز همین است. مثلاً نظریه قدیمی «تسلیم» گرفته،
 «جند میروا» می‌گفتند که تنها در تاریکی پرواز می‌کند. و مفهوم بالذات از
 شوربختی عمومی و و... را در نظر بگیرید. انقلابهای ۱۸۴۸ بود که
 برای نخستین بار دو انتخاب در برابر بازمانده نمایندگان این عصر قرار
 داد. یکی شناخت و ناپدید دورنمایی که توسط این دوره جدید ترسعه انسانی
 آفریده شده بود، گرچه شکست روحی دردناکی به همراه داشت مثل «هائنه»،
 و دیگری فرو رفتن در قالب پوزشگران سرمایه‌داری روبه‌افول که مارکس
 بی‌درنگ پس از انقلابهای ۱۸۴۸ به چهره‌های مهمی از آنان منجمله
 «گیزو» و «کارلایل» اشاره می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی